



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۲ اسفند ۱۳۸۸

مصادف: ۱۶ ربیع الاول ۱۴۳۱

جلسه: ۷۳

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: اقسام حکم تکلیفی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

فرق نهی تحریمی و تنزیهی:

بحث جلسه گذشته در مورد اقسام حکم تکلیفی بود که بحث به نهی تنزیهی و نهی تحریمی رسید، در اینجا مناسب است با توجه به اشاره‌ای که به نهی تنزیهی و نهی تحریمی شد در مورد فرق بین این دو بحث کوتاه و مختصری داشته باشیم.

نظر مرحوم آخوند:

مرحوم آخوند در مورد فرق بین نهی تنزیهی و نهی تحریمی گفته‌اند: «نهی تحریمی مانع از تقرب و نزدیکی به خداوند تبارک و تعالی می‌شود ولو آنکه کشف از منقصد و حزازت فعل نکند»، این نهی چه کاشف از منقصد باشد چه نباشد، به نحو مطلق منع از تقرب به خدا می‌کند؛ اما «نهی تنزیهی منع از تقرب نمی‌کند الا اینکه نهی به نحوی کاشف از یک منقصدی در فعل باشد».

به عبارت دیگر نهی تحریمی به نحو مطلق مانع از تقرب است خواه این نهی کشف از منقصد و مفسده در فعل بکند یا نکند اما نهی تنزیهی به نحو مطلق مانع تقرب نیست، در صورتی منع از تقرب می‌کند که یک مفسده یا منقصدی را کشف بکند؛ لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که آن چیزی که مانع تقرب است یکی از این دو امر است: یا نهی تحریمی یا مفسده و منقصد.

بررسی نظر مرحوم آخوند:

در این جا وارد مسئله عقاب نمی‌شویم و این امر کآن روشن است که مخالفت با نهی تحریمی مستوجب عقاب است و مخالفت با نهی تنزیهی و کراهت مستوجب عقاب نیست، اما به هر حال آیا این فرقی که ایشان بین نهی تحریمی و نهی تنزیهی بیان کرده‌اند قابل قبول هست یا نه؟

به نظر می‌رسد نظر مرحوم آخوند مبتلا به اشکال است، چون همانطوری که در مسئله وجوب و استحباب معتقدیم که موافقت امر و وجوبی و امر استحبابی موجب قرب است، منتهی قربی که بواسطه موافقت با امر و وجوبی حاصل می‌شود به حسب مراتب بالاتر قرب است ولی در مورد موافقت امر استحبابی می‌توانیم بگوییم موجب قرب به حسب مراتب پایین‌تر قرب است؛ ولی اینکه هر دو به نوعی موجب قرب انسان به خداوند تبارک و تعالی می‌شود در این جهت فرقی نمی‌کند؛ ما همین نکته را در مورد نهی می‌گوییم: مخالفت نهی مطلقا موجب بُعد است اعم از اینکه نهی تحریمی باشد یا نهی تنزیهی؛ لکن مخالفت با نهی تحریمی موجب بُعد به حسب مراتب اعلی بعد است و یا به عبارت دیگر موجب بُعد است در یک مرتبه قوی‌تر و مخالفت با نهی تنزیهی موجب بُعد در یک مرتبه پایین‌تر، و الا در اصل اینکه مخالفت با نهی موجب بُعد

است به نظر می‌رسد فرمایش مرحوم آخوند- که بین نهی تحریمی و تنزیهی فرق گذاشته‌اند- قابل قبول نیست و مخالفت با نهی موجب بُعد می‌شود.

البته طبیعتاً نهی در عبادات یک معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند؛ یعنی اگر نهی در عبادتی واقع شد و مکلف عبادت مورد تعلق نهی را انجام داد- البته نه از باب اجتماع امر و نهی مثل صلاة در دار مغضوب- مثلاً با نهی از صلاة در حمام؛ مکلف نماز را در حمام بخواند؛ این کراهت متعلق به عبادت موجب بُعد نیست، کراهت در عبادات به معنای اقلیت ثواب است یعنی صلاتی که می‌تواند انسان را در درجه عالی تر قرب قرار دهد اگر در یک مکانی واقع شود که نسبت به آن نهی تنزیهی صورت گرفته است، طبیعتاً این ثواب متوقع کمتر است. به هر حال مخالفت با نهی چه تنزیهی و چه تحریمی موجب بعد خواهد شد، لذا هر چند ارتکاب مکروهات عقاب ندارد اما در اینکه بُعدی از ساحت احدیت ایجاد می‌کند، تردیدی نیست.

سوال: ...

استاد: اگر ما قائل شدیم که احکام تابع ملاکات است و بر اساس مصالح و مفاسد جعل می‌شوند و معتقدیم ملاک کراهت یک مفسده‌ای است که لازمة الاجتناب نیست؛ بنا بر این اگر مکروهی واجد یک مفسده است- که البته به درجه‌ای که لزوم اجتناب پیدا نکند نرسیده است- حال عملی را که مکلف انجام می‌دهد و به هر حال تحصیل آن مفسده را می‌کند، آن مفسده که رجحان اجتناب دارد، اگر مکلف کاری بکند که این مفسده را تحصیل کند مثلاً برای تقریب به ذهن این مثال مناسب است؛ گاهی دکتر، بیمار را از اکل بعضی از اطعمه و اشربه منع جدی می‌کند و گاهی دکتر به بیمار می‌گوید بهتر است این اطعمه و اشربه را نخوری که این امر برای این است که خوردن و یا نوشیدن آن غذا روند بهبودی را کند می‌کند یا باعث تشدید بیماری می‌شود؛ که این مورد دارای مفسده است و هر چند لزوم اجتناب ندارد اما اجتنابش رجحان دارد. به همین منوال در مورد بحث، یعنی علت اینکه اولیاء الله نسبت به مکروهات مواظبت دارند، صرف انجام یک وظیفه نبود و به هر حال واجبات، محرومات، مستحباب و مکروهات از دید آنها طریق و معبری برای قرب است.

سوال: در مورد مکروه بودن چیزی همین که سرعت قرب به خدا را کند کند کافی است و لازم نیست که حتماً سبب بعد هم بشوند؟

استاد: اگر اینطور بخواهیم ببینیم یعنی «توقف قرب بعد»، بالاخره این هم یک بعدی است و مثلاً در مسیری دارید حرکت می‌کند اگر آن روند کند و متوقف شود یعنی در واقع به یک نوعی از مقصد بعید مانده‌اید و دور شدید، یعنی گاهی مکلفی در یک نقطه‌ای فقط درجا می‌زند ارتکاب این کراهت او را یک درجه عقب‌تر می‌برد، اما کسی که در مسیر تقرب است و انجام واجبات و ترک محرمات را به طور جدی دنبال می‌کند، اگر مرتکب مکروه شد و یک نهی تنزیهی را مخالفت کرد، حداقلش این است که شتاب برای رسیدن به مقصد را از او گرفته است و تعبیر شما هم همین است و معنای گرفتن شتاب هم یعنی بعد و دور شدن از مقصد یا دور ماندن از تقرب به خداوند تبارک و تعالی، و در حقیقت این هم به یک قیاس دور ماندن از مقصد است. پس می‌توانیم ادعا کنیم که مخالفت با نهی این جهت بعد در آن هست.

سوال: آیا این مطلب با مطلبی که قبلا فرموده‌اید که بین وجوب و استحباب یا بین کراهت و حرمت تغایر ذاتی وجود دارد منافات ندارد؟

استاد: بحث بعدی که خواهیم داشت این سوال را به طور کامل روشن خواهد کرد، آن مسئله این است که فرق بین حکم الزامی و غیر الزامی چیست؟ یکی از تقسیماتی که برای حکم شرعی وجود دارد و البته تقسیم رایجی نیست و با عنایت به اینکه خود این اقسام اربعه حقایقش و فارق بین آنها ذکر شده این جهت به صورت فی الجمله تاثیری در ذکر این تقسیم ندارد، اما در یک تقسیم کلی حکم تکلیفی را تقسیم می‌کنند به حکم الزامی و غیر الزامی.

احکام الزامیه عبارتند از حرمت و دیگری وجوب؛ احکام غیر الزامیه هم شامل کراهت و استحباب می‌شود. در مسئله بعدی فرق بین الزامی و غیر الزامی را روشن خواهیم کرد، اما مسئله‌ای که شما می‌فرمایید باید بگوییم که این مطلب با آن مطلب که گفتیم تغایر ذاتی بین آنها وجود دارد، منافات ندارد؛ چون اگر می‌گوییم فرق بین وجوب و استحباب به شدت و ضعف است و قائل به تشکیک شویم و تغایرشان را تغایر تشکیکی بدانیم در این صورت حرف شما درست بود؛ اما اینکه ما می‌گوییم این دو موجب قرب است و آن دو موجب بعد و فقط درجات آن فرق می‌کند، هیچ منافاتی با ذاتی بودن تغایر بین آنها ندارد، ضمن آنکه تغایر بین آنها ذاتی است و دو اعتبار مختلف وجود دارد و دو تا انشاء هستند موجب بعد و قرب نیز هستند و هیچ تنافی بین اینها نیست.

تقسیم حکم تکلیفی به الزامی و غیر الزامی:

حکم تکلیفی در تقسیم دیگر تقسیم می‌شود به حکم الزامی و غیر الزامی، این دو از یک جهت با هم مشترک هستند چون در هر دو مقتضی طلب و بعث به متعلق و نهی و زجر از متعلق وجود دارد، یعنی هم امر وجوبی و هم امر استحبابی، هم نهی تحریمی و هم نهی تنزیهی را که ملاحظه کنیم متوجه می‌شویم که در وجوب اقتضاء بعث هست، در حرمت اقتضاء زجر وجود دارد، در استحباب و کراهت هم همینطور؛ اینها مقتضی بعث به متعلق و زجر از متعلق در آنها هست.

وجوه تفاوت حکم الزامی و غیر الزامی:

اما اینکه چه فرقی بین حکم الزامی -خواه بعث باشد یا زجر- و حکم غیر الزامی وجود دارد، وجوه مختلفی برای فرق بین حکم الزامی و غیر الزامی گفته شده است:

وجه اول:

وجه اول این است که گفته‌اند فرق بین حکم الزامی و غیر الزامی در مرتبه اراده است، این اراده است که موجب می‌شود دو حکم پیدا شود و این امر ناشی از اختلاف ملاک است که موجب اختلاف حکم می‌شود، اگر اراده شدید باشد حکم الزامی از آن انتزاع می‌شود و اگر اراده ضعیف باشد حکم غیر الزامی از آن انتزاع می‌شود و همچنین در مورد کراهت، که اگر کراهت شدید باشد حکم الزامی از آن انتزاع می‌شود و اگر کراهت ضعیف باشد حکم غیر الزامی. پس طبق این وجه آنچه که سبب تفاوت بین حکم الزامی و غیر الزامی است، به ملاک بر می‌گردد. چون ملاکات مختلف است دو مرتبه از اراده شکل می‌گیرد و یکی می‌شود الزامی و دیگری غیر الزامی، پس وجه اول و احتمال اول این است که اختلاف بین حکم الزامی و غیر الزامی را در شدت و ضعف ملاک بدانیم و در اختلاف ملاک بدانیم.

وجه دوم:

دومین وجه و احتمال این است که اختلاف بین حکم الزامی و حکم غیر الزامی را فارغ از مرحله ملاک به اراده‌ها برگردانیم و کاری به ملاک نداشته باشیم. یعنی اینکه اراده در حکم الزامی خصوصیتی دارد که این خصوصیت در جایی که حکم الزامی نیست وجود ندارد، آن خصوصیت عبارت است از اینکه خود اراده و طلب اگر به نوعی کشف شد که ترخیص در کنار او هست، در این صورت به آن حکم غیر الزامی می‌گویند و اما اگر کشف شد که حکم ترخیصی در کنار او نباشد این می‌شود حکم غیر الزامی؛ یعنی طبق این بیان و احتمال خصوصیت «بودن به همراه ترخیص یا نبودن» جزء ذاتیات حکم الزامی و مقومات حکم الزامی نیست، اساسش اختلاف الارادتين است لکن گاهی این اراده مقارن با یک خصوصیتی است و گاهی نیست، لکن این خصوصیت جزء مقومات اراده و به تبع حکم الزامی نیست.

وجه سوم:

وجه سوم این است که فرق بین حکم الزامی و حکم غیر الزامی فرق بین تاكد بعث و عدم تاكد بعث است، و جواب عبارت است از انشاء به داعی بعث اکید، استحباب عبارت است از انشاء به داعی بعث غیر اکید؛ اینکه می‌گوییم بعث اکید و غیر اکید باید بگوییم که بعث یک اعتبار است و اعتبار بنفسه قبول شدت و ضعف نمی‌کند و اینطور نیست که در وجوب اعتباری که معتبر انجام می‌دهد شدیدتر باشد چون این شدت برای بعث قابل تصویر نیست یا مثلاً در مورد حرمت آن زجری که مولا اعتبار می‌کند شدیدتر باشد- این مخصوصاً در مورد آنهایی که تفسیر خاصی از انشاء دارند کار مشکل‌تر می‌شود و اینکه خواسته باشد در درونش این اعتبار را ایجاد کند و تحقق به آن بدهد باید سعی بیشتری بکند که این اعتبار شدیدتر شود!- اعتبار بنفسه قبول شدت و ضعف نمی‌کند اما نفس معتبر در آن شدت و ضعف وجود دارد و می‌تواند این شدت و ضعف در نفس معتبر تحقق پیدا کند. پس در واقع طبق این احتمال فرق بین حکم الزامی و غیر الزامی در همین اکید بودن و غیر اکید بودن است. یعنی بعث معتبر گاهی همراه با تاکید است و گاهی این تاکید در آن نیست. در حقیقت نظر ما این است که آنچه در نفس معتبر است قابل شدت و ضعف است و بر همین اساس بعث ضعیف‌تر و یا شدیدتر می‌شود و اینطور نیست که مثلاً یک هیئت خاصی به خودش بگیرد که این فرضاً بشود امر و آن دیگری استحباب و بیان منظور نیست. در حالت ظاهریه روحی معتبر اثری نمی‌گذارد، به عبارت دیگر اعتبار شدت و ضعف ندارد اما در نفس معتبر شدت و ضعف می‌تواند وجود داشته باشد.

وجه چهارم:

وجه چهارمی که برای فرق بین حکم الزامی و حکم غیر الزامی گفته می‌شود تفاوتی با وجه اول دارد و آن اینکه بین مقام ثبوت و اثبات فرق گذاشته است. فرق بین حکم الزامی و حکم غیر الزامی به شدت و ضعف در ملاک است و این مربوط به مقام ثبوت است، یعنی ثبوتاً فرق بین حکم الزامی و حکم غیر الزامی به شدت و ضعف در ملاک است؛ اما اثباتاً از حیث مقارنت حکم با ترخیص و عدم ترخیص است، و اگر حکم به نوعی مقارن با ترخیص بود می‌شود حکم استحبابی یا کراهت و به عبارت دیگر می‌شود حکم غیر الزامی و اگر همراه با ترخیص نبود به آن حکم الزامی می‌گویند.

بحث جلسه آینده: بررسی وجوه چهارگانه و بیان قول حق